

تأثیر گونه‌گفتمانی بر الگوی کاربست سازوکارهای تصریح ترجمه‌ای در حوزه عملیات
تعبیرگری توجه (مجاز و گزینش): بررسی مقایسه‌ای ترجمه فارسی متون ادبیات
داستانی و متون فلسفی

سهیل دانش‌زاده

دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تهران

soheil.daneshzade@ut.ac.ir

بهروز محمودی‌بختیاری

دانشیار دانشگاه تهران

چکیده

هدف از این پژوهش، که عزمگاه آن تأمل در شیوه‌های برهمکنش نوع گفتمان و شیوه ترجمه است، شناسایی و مقایسه میزان اقبال مترجمان به سازوکارهای تصریح ترجمه‌ای در حوزه عملیات تعبیرگری توجه - مشخصاً مجاززدایی و تقویت ارجاع به قالب - در دو خرده‌پیکره موازی (انگلیسی-فارسی) ادبیات داستانی و فلسفی است. به منظور دستیابی به این هدف، مصادیق کاربست سازوکارهای مزبور در متون تشکیل‌دهنده پیکره این پژوهش بازشناسی و نمونه‌های سنخ‌نمای آنها تحلیل کیفی شده‌اند. نتایج حاصل از این مطالعه نشان می‌دهد که مترجمان هر دو نوع گفتمانی از سازوکارهای تصریح‌گر این حوزه بهره می‌گیرند. با این حال، آزمون مجذور خی بر معناداری تفاوت این دو گونه‌گفتمانی در میزان و ترتیب اقبال به اقسام فرعی این سازوکارهای تصریح‌گر گواهی می‌دهد. آنچه نوع و حد و اندازه این تفاوت را تعیین می‌کند هنجارهای متفاوت حاکم بر دو گونه‌گفتمان ادبیات داستانی و فلسفی است. فراوانی افزون‌تر کاربست راهبردهای افزایش مسیرهای دسترسی به قالب، رمزگذاری مستقیم عناصر قابل استنتاج از روابط مبتنی بر نمایشی و مجاززدایی از مجازهای اسنادی در ترجمه متون متعلق به گونه ادبیات داستانی مرهون ویژگی‌های گونه‌وابسته و هنجارهای مسلط بر نهاد ادبیات داستانی در جامعه زبانی مقصد است؛ از آن سو بهره‌گیری افزون‌تر گفتمان فلسفی از سازوکارهای مجاززدایی از مجاز ارجاعی و تسهیل دسترسی به حوزه معنایی منتخب با ارزش‌های حاکم بر نوع خاصی از گفتمان فلسفی قابل تبیین است.

واژه‌های کلیدی: تصریح ترجمه‌ای، مجاززدایی، ارجاع به قالب، گفتمان ادبیات داستانی، گفتمان فلسفی

۱. مقدمه

تصریح ترجمه‌ای تصمیمی کاربردشناختی است که با اجرای آن مترجم شیوه کاربست یک عملیات تعبیرگری (construal operation) شناختی در متن مبدأ را به شیوه‌ای دیگر در متن مقصد دگرگون می‌سازد؛ کارکرد این دگرگونی در نحوه کاربست یک عملیات تعبیرگری کاهش زحمت پردازشی و تأمین دسترسی آسان‌تر و سریع‌تر به آن چیزی است که در تفسیر مترجم «معنی متن» تلقی شده است (دانش‌زاده و همکاران ۱۳۹۷). کاربرد that اختیاری پس از افعال گزارش‌گر (reporting verbs)، بسامد بالاتر قیود تعلیل، بهره‌گیری بیشتر از واژگان توضیح‌دهنده، خردکردن یک واژه به زنجیره‌ای از واژه‌ها، ملفوظسازی مشارکان، خودایستاسازی بند ناخودایستا (nonfinite clause)، همگی از جمله راهبردهای تصریح‌گر قلمداد گشته‌اند. از آنجا که سازوکارهای تصریح‌گر دسترسی به معنی مفروض متن را تسهیل می‌کنند، بررسی اینکه کدام‌یک از جنبه‌های معنی در عمل تحت فرایندهای تصریح‌گر واقع می‌شوند حائز اهمیت است. از سوی دیگر، بررسی احتمال تأثیرات نوع گفتمان بر انتخاب وجوه قابل تصریح می‌تواند برهمکنش گفتمان و شیوه ترجمه را بهتر بازنمایی کند. در این پژوهش می‌کوشیم میزان کاربست تصریح ترجمه‌ای را در ساحت فرایند مفهوم‌پردازی یا عملیات تعبیرگری توجه/برجستگی (attention/salience) در دو نوع گفتمانی ادبیات داستانی و فلسفی شناسایی و مقایسه کنیم. هدف این مقایسه این است که دریابیم نوع گفتمان چه تأثیری بر میزان اقبال و ترتیب اقبال به سازوکارهای تصریح‌گر حوزه توجه/برجستگی - مشخصاً دو سازوکار افزایش نقاط ارجاع به پایه و مجاززدایی - می‌گذارد. افزون بر این می‌کوشیم تفاوت احتمالی در الگوی اقبال به سازوکارهای فرعی تصریح‌گر حوزه مزبور را با عطف‌نظر به هنجارهای گفتمانی تبیین کنیم. به منظور نیل به هدف پیشگفته در بخش ۲ در چهارچوب زبان‌شناسی شناختی (cognitive linguistics) به معرفی اجمالی حوزه تعبیرگری توجه و دو خرده‌عملیات گزینش و مجاز خواهیم پرداخت. در بخش ۳ روش‌شناسی این پژوهش معرفی خواهد شد. در بخش ۴ ضمن بیان و تحلیل کیفی مصادیق سنخ‌نمای سازوکارهای فرعی دو راهبرد تصریح‌گر مجاززدایی و تقویت ارجاع به قالب به مقایسه دو خرده‌پیکره این پژوهش در فراوانی میزان کاربست این سازوکارها خواهیم پرداخت. بخش ۵ نیز به نتیجه‌گیری اختصاص یافته است.

۲. عملیات‌های تعبیرگری

یکی از اصول بنیادین رهیافت شناختی به معنی این است که بازنمایی معنایی، صرفاً محصول الگوهای ترکیب‌پذیری (compositionality patterns) نیست (Langacker 2008: 41). لانگاکر (همان: ۴۳) تأکید می‌کند که معنا هم از محتوای مفهومی و هم از شیوه خاص تعبیرگری آن محتوا تشکیل می‌یابد. تعبیرگری در این معنا به توانایی انسان در درک و ترسیم یک موقعیت واحد به شیوه‌های گوناگون ارجاع دارد. لانگاکر (همان) نمونه مشهور لیوان نیمه‌پر و لیوان نیمه‌خالی را برای تأکید بر اهمیت نقش تعبیرگری در تشکلیابی مفهومی معنا به کار می‌برد.

مفهوم مدّ نظر لیوانی است حاوی آب و آب صرفاً نیمی از آن را اشغال کرده است. لانگاکر تأکید می‌کند که در سطح مفهومی می‌توان این محتوا را به شیوه‌ای خنثی فراخوان کرد؛ اما رمزگذاری زبانی آن، ناگزیر، نوع ویژه‌ای از تعبیرگری را - در اینجا، لیوان نیمه‌پر و لیوان نیمه‌خالی - بر آن تحمیل خواهد کرد. امکان‌پذیرش از میان گزینه‌های بدیل، یعنی تعبیرگری‌های متفاوت از یک محتوای واحد، مهم‌ترین گواه دخالت تعبیرگری در تکوین معنی است. در طبقه‌بندی پیشنهادی کرافت و کروز (Croft & Cruse 2004) از انواع تعبیرگری، عملیات‌های تعبیرگری به چهار دسته کلان توجه، داوری (judgement)، نظرگاه (perspective) و بر ساختن (constitution) تقسیم می‌شوند. هر یک از این سازوکارهای کلان، خرده‌عملیات‌های متعددی را شامل می‌گردند. از آنجا که در این مقاله بناست سازوکارهای تصریح‌گر حوزه عملیات توجه و دو عملیات فرعی زیرمجموعه آن، یعنی گزینش و مجاز تحلیل و در پیکره پژوهش مصداق‌یابی شوند، در زیربخش بعد به اختصار به معرفی عملیات مزبور می‌پردازیم.

۲-۱. عملیات تعبیرگری توجه

لانگاکر (۲۰۰۸) قابلیت معطوف‌سازی توجه را یکی از توانمندی‌های ذهنی-زبانی انسان می‌داند؛ قابلیت - محدودیت شناختی همواره فعالی که با توزیع عمدتاً نابرابرانه توجه در تجربه عناصر هر صحنه، برخی از آن عناصر را برجسته می‌سازد و برخی را - اگر نه حذف - که به حاشیه می‌راند. این فرایند در هیئت تمهیدات شناختی جزئی‌تری متجلی می‌شود. دو تمهید یا عملیات فرعی مهم زیرمجموعه توجه «گزینش» (selection) و «مجاز» (metonymy) نام دارند.

۲-۱-۱. گزینش

در رهیافت شناختی به زبان، نمادهای زبانی بیان شده - یا همان عناصر گزینش شده - موجودیت‌های در-خود-باش (self-contained) نیستند. امکان دلالت‌گری هر نماد، مرهون تعلق آن به شبکه پیچیده‌ای از عناصر دیگر است که فیلمور (Fillmore 1985) آن را قالب (frame) می‌داند. لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۶) عنصر گزینش‌شده‌ای را که در هیئت واژگانی نمادین شده است، نما (profile) و دانش درون و برون - زبانی پیش‌انگاشته آن را پایه (base) می‌نامد. هر ناماسازی (profiling) ، در روند معنارسازی، حامل ضمنی کل این پشتوانه - یعنی کل قالبی - است که عضو و سخنگوی آن است. برای نمونه ورق، جلد، عطف، شیرازه، کلمات و عنوان، جملگی از عناصر مندرج در قالب کتاب‌اند و هر یک، کیفیت دلّالی خود را با ارجاع به آن و درون یک قالب واحد، واجد می‌شوند. گزینش هر کدام از این عناصر - در یک صحنه خاص - همزمان، هم وجهی از صحنه را ناماسازی می‌کند و هم بخشی از قالب خود را. به این ترتیب، «معنی» یک صورت زبانی بر حسب تعلق آن به شبکه‌ای از سایر صورت‌های درهم‌تنیده تعیین می‌شود؛ شبکه‌ای که در آن، اثرگذاری دورترین عناصر نیز به واسطه قسمی تأثیرگذاری ضعیف یا نه چندان محسوس به رسمیت شناخته می‌شود؛

قالبی که، کسب امکان دلالت‌گری هر عنصر مرهون تعلقش به آن است. افزون بر این، قالب معنایی هر واحد زبانی فاصله‌ای شگرف و مرزی برناگذشتنی با سایر قالب‌ها و شبکه‌ها ندارد. از این رو، به محض اینکه پای عضوی از این قالب به میان کشیده شود، در وهله نخست همه متعلقات آن قالب، در مرتبه بعد عناصر مندرج در قالب‌های مجاور و در واپسین مراتب، کلّ زبان در این «پا به میان گذاردن» شراکت می‌یابند. در این رهیافت که خود را با نام با مسمای معنی‌شناسی فاهمه (semantics of understanding) نیز معرفی کرده است، بر نقش فهم و برداشت زبان‌ورزان از موقعیت‌های زیسته نیز تأکید می‌شود. در رهیافت قالب‌بنیان به معنی، ساخت موضوعی (argument structure) متعارف عناصر فعلی و صفتی و حتی افزوده‌های متداول و البته عناصر همنشین با هر یک از اقسام مقولات زبانی، همگی، از اعضای قالب معنایی حاوی آن عناصر تلقی می‌شوند. به عنوان مثال، بیمار، پزشک، نوع بیماری، هزینه هر نوبت معاینه و نسخه تجویز شده از جمله اعضای قالب «مراجعه به پزشک» هستند. برخی از این عناصر، برای نمونه «بیمار/مراجع» در قالب «مراجعه به پزشک»، جزء ضروری ساخت موضوعی و حتی در بسیاری از کاربردهای ساختاری جزء اجتناب‌ناپذیر ساختار نحوی آن است. سایر عناصر نیز، که رمزگذاری آنها الزام دستوری ندارد، بر حسب مورد قابلیت ملفوظ شدن خواهند یافت.

۲-۱-۲. مجاز

مجاز از دیگر فرایندهای شناختی زیرمجموعه عملیات «توجه» است. «علم بیان» سنتی مجاز را استعمال لفظی در غیر معنای حقیقی آن می‌داند. به بیان دیگر در این تلقی از مجاز واژه‌ای جایگزین واژه‌ای دیگر می‌شود. این نگرش که کلیدواژه آن جایگزینی (substitution) است، چه در علم بیان سنتی فارسی و چه در بلاغت (rhetoric) غرب رایج بوده است. در این نگرش سنتی، مجاز مکانیسم منحصرأ زبانی و عمدتاً ادبی جایگزینی تلقی می‌شود. رهیافت‌های شناختی به مجاز، در عین تفاوت و تنوع‌شان، عمدتاً ناقد فهم سنتی از این پدیده‌اند. در این رهیافت‌ها، مجاز نه صرفاً پدیده‌ای زبانی تلقی می‌شود، نه سازوکار محوری آن جایگزینی است و نه انحصار به سیاق ادبی دارد. لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson 1981) مجاز را ایفاگر نقشی مهم در فکر و زبان انسان می‌دانند. به زعم ایشان، مجاز محصول برهمکنش توانایی‌های شناختی انسان و بخشی از شیوه تفکر در زندگی روزمره است. حتی زبان علم یا مفهوم‌پردازی علمی نیز در چهارچوب سازوکارهای عامی چون مجاز امکان‌پذیر است. به عنوان مثال، درک گشتالتی انسان از محیط اطراف و گرایش ذهن به استنباط یک ریختار واحد از اجزای پراکنده یا تحمیل سامان کلی بر آنها، زمینه شناختی مجاز پرکاربرد «کل به جای جزء» را فراهم می‌کند. تورسکی و همینوی (Tvereski & Hemenway 1984) نشان داده‌اند که اغلب رفتارها و اعمال انسان معطوف به «اجزاء» اشیاء است. هر چه کارکرد این اجزاء تعیین‌کننده‌تر باشد، اجزاء مزبور گزینه قابل‌تری برای ایفای نقش نقطه ارجاع برای یک کل تلقی می‌شوند. برای نمونه، آدمی به اجزای کارکردی مانند فرمان یا موتور اتوموبیل برجستگی و اهمیت ویژه‌ای اعطاء می‌کند. ملاحظه می‌شود که کاربرد روزمره زبان، همواره ناگزیر به ابزار مجاز متوسل می‌شود.

بنا به پرنفوذترین صورت‌بندی زبان‌شناسی شناختی، در فرایند مجاز یک واحد مفهومی بازنماینده واحد مفهومی دیگری می‌شود که با آن مرتبط است. آن واحد مفهومی که بروز و ظهور زبانی یافته مبدأ (source) و واحد مفهومی تصریح‌ناشده مقصد (target) نامیده می‌شود. نگاشت مفهومی از مبدأ به مقصد برخلاف استعاره نه میان دو حوزه مفهومی (conceptual domain) متفاوت که در درون یک حوزه مفهومی واحد رخ می‌دهد. پانتر و تورنبورگ (Panther & Thornburg 1999) مجاز را در سطوح متعدد زبان و کاربرد، حاضر و عملگر می‌دانند. ساخت‌های نحوی، واژگان، کارگفت‌ها (speech acts) و گفتمان هر کدام به نحوی میزبان مجاز هستند. نویسندگان مزبور از منظری کاربردشناختی مجاز را در سه حوزه ارجاع اسناد (predication) و کارگفت فعال می‌دانند. واژگان عرصه ظهور مجاز ارجاعی (referential metonymy) است، ساخت‌های معنایی زمینه بروز مجاز اسنادی (predicational metonymy) هستند و کارگفت‌ها نیز میزبان مجاز کارگفتی (speech act metonymy) می‌شوند. «ذکر محل/ مکان و اراده نهاد مستقر در آن» از مصادیق مجاز در ارجاع است. نمونه ۱، نقل شده در پانتر و تورنبورگ (همان)، مراد ایشان از مجاز اسنادی را روشن می‌کند:

(۱) جنرال موتورز ناگزیر بود که تولید را متوقف کند.

در نمونه ۱، «الزام به توقف تولید» گزاره یا محمولی است که به نهاد جمله یعنی جنرال موتورز، اسناد گشته است. با این حال، محتوای اطلاعی بند فوق، نه صرفاً «الزام به توقف تولید» که «وقوع رویداد توقف تولید» است. به بیان دیگر «الزام به انجام کاری»، به جای «وقوع آن» ذکر گشته است. مجاز در حوزه کارگفت نیز کل طبقه کارگفت‌های غیرمستقیم را در بر می‌گیرد. برای نمونه ادای پاره‌گفتاری با وجه «پرسی» و اراده «درخواست» از آن (مانند ممکنه لطفاً نمکدون رو بدی؟) از مصادیق بهره‌گیری از مجاز کارگفتی تلقی می‌شود.

۳. روش‌شناسی

متون تشکیل‌دهنده گفتمان ادبیات داستانی ۵۰۰۰ کلمه از متون مبدأ آثار مندرج در ردیف‌های ۱، ۲ و ۳ جدول ۱ و متون تشکیل‌دهنده گفتمان فلسفی ۵۰۰۰ کلمه از متون مبدأ آثار مندرج در ردیف‌های ۴، ۵ و ۶ این جدول می‌باشد. شمارش کلمات از نخستین واژه هر یک از آثار تا کلمه پنج‌هزارم انجام پذیرفته است. جمله دربرگیرنده واپسین واژه تا پایان در پیکره گنجانده شده است. به منظور تأیید معناداری تفاوت‌های مشاهده‌شده میان دو خرده‌پیکره از آزمون مجذور خی (chi-square) استفاده شده است. آزمون معناداری مجذور خی از این حیث کارآمد است که می‌توان بر مبنای آن معناداری احتمالی تفاوت‌های مشاهده‌شده میان دو خرده‌پیکره را ارزیابی کرد. عدم تأیید معناداری یافته‌ها در آزمون مجذور خی می‌تواند حاکی از این باشد که تفاوت میان دو خرده‌پیکره تصادفی و غیرمعنادار است. با اجرای این آزمون برای هر یک از سازوکارها و

با در نظر گرفتن سطح معناداری ۰/۰۵ و رجوع به جدول ارزش‌های توزیع مجذور خی میزان معناداری تفاوت‌ها سنجیده خواهد شد.

جدول ۱. متون منبع خرد پیکره‌های فلسفی و ادبیات داستانی

متن مقصد	متن مبدأ
۱ کاپوتی، ترومن (۱۳۹۶). <i>صبحانه در تیفانی</i> . ترجمه بهمن دارالشفایی. تهران: نشر ماهی.	Capote, T. (1958). <i>Breakfast at Tiffany's</i> . New York: Random House.
۲ فاکتر، ویلیام (۱۳۹۱). <i>گوربه‌گور</i> . ترجمه نجف دریابندری. تهران: نشر چشمه.	Faulkand, W. (2000). <i>As I Lay Dying</i> . New York: Modern library.
۳ ولف، ویرجینیا (۱۳۸۳). <i>به سوی فانوس دریایی</i> . ترجمه صالح حسینی. تهران: انتشارات نیلوفر.	Wolf, V. (1927). <i>To the Lighthouse</i> . New York: Harcourt, Brace & world.
۴ راسل، برتراند (۱۳۸۹). <i>عرفان و منطق</i> . ترجمه نجف دریابندری. تهران: انتشارات ناهید.	Russell, B. (1959). <i>Mysticism and Logic and other Essays</i> . London: George Allen & Unwin LTD.
۵ استیس، والتر ترنس (۱۳۹۳). <i>فلسفه هگل</i> . ترجمه حمید عنایت. تهران: انتشارات امیرکبیر.	Stace, W.T. (1924). <i>The Philosophy of Hegel, a systematic exposition</i> . London: Macmilan.
۶ پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۰). <i>جست‌وجوی همچنان باقی</i> . ترجمه سیامک عاقلی. تهران: نشر گفتار.	Poper, C.R. (1976). <i>Unended Quest: An Intellectual Autobiography</i> . London & New York: Routledge.

معیار انتخاب متون مبدأ و مترجمان، کانونی بودن هر دو بوده است. هر شش متن، آثار قدریده در نهاد ادبیات و فلسفه و مقبول طبع خوانندگان حرفه‌ای ادبیات داستانی و متون فلسفی بوده‌اند. کانونی بودن متون منتخب ترجمه‌ای نیز با معیار قراردادن نوبت‌های چاپ و مقبولیت شگردهای ترجمه‌ای مترجمان در نهاد ترجمه بوده است. *گوربه‌گور*، *به سوی فانوس دریایی*، *عرفان و منطق*، *فلسفه هگل* و *جست‌وجوی همچنان باقی* به ترتیب، تا تیرماه ۱۳۹۷، دست‌کم ۱۵، ۸، ۵، ۱۱ و ۳ نوبت تجدید چاپ شده‌اند. طی سالیان حجم انبوهی از نوشته‌های تمجیدآمیز درباره مترجمان کهنه‌کار پنج اثر مزبور، که هنجار مسلط و ریشه‌دار ترجمه در ایران را نمایندگی می‌کنند، تولید شده است. *جشن‌نامه ابوالحسن نجفی*، *ترجمه‌کاوی و از پست و بلند ترجمه از جمله آثاری هستند که در آنها نجف دریابندری، سیامک عاقلی و صالح حسینی به عنوان مترجمان صاحب سبک قدر دیده‌اند و تمجید شده‌اند*. در باب ترجمه حمید عنایت از اثر استیس نیز عبادیان (۱۳۹۳) تصدیق می‌کند که «نمی‌توان ایراد و خرده‌ای بر آن گرفت» و اینکه ترجمه مزبور «راه و چاه را به مترجمان بعدی هگل نشان داده است». فانی (۱۳۹۳) نیز ترجمه عنایت را «ارزشمند» می‌خواند و تصریح می‌کند که «با استقبال خوبی روبه‌رو شده است». اثر انتخاب‌شده ششم، *صبحانه در تیفانی*، آگاهانه، از مترجم نسبتاً جوانی است که از همین الگوی مسلط و محبوب تبعیت می‌کند. ترجمه مذکور در

مدت کوتاهی پنج مرتبه تجدید چاپ شده است و مترجم آن در جشن کتاب یادمان ابوالحسن نجفی - که در سال ۱۳۹۶ برگزار گشته است - تقدیر شده است.

۴. سازوکارهای تصریح‌گر حوزه عملیات تعبیرگری توجه

در زیربخش‌های آتی ضمن شرح و تحلیل کیفی مصادیق سنخ‌نمای هر یک از سازوکارهای تصریح‌گر حوزه خرده‌عملیات‌های تعبیرگری گزینش و مجاز در دو خرده‌پیکره ادبیات داستانی و فلسفی، به مقایسه میزان اقبال دو گونه گفتمانی پیشگفته به هر یک از اقسام سازوکارها خواهیم پرداخت.

۴-۱. سازوکار تصریح‌گر تقویت ارجاع به قالب

سازوکار تصریح‌گر «تقویت ارجاع به پایه» یا «گزینش عناصر بیشتر از یک قالب واحد» در ساحت عملیات تعبیرگری گزینش رخ می‌دهد (دانش‌زاده و همکاران ۱۳۹۷). عناصر گزینش شده در هر رویداد کاربردی، قالب معنایی پشتوانه خود را به شیوه‌ای خاص نامسازی می‌کنند. وجه نامسازی شده این بنا/قالب استوار بر دانش دایره‌المعارفی مشترکی است که اسکلت برپادارنده بنا را به طریقی خاص «به چشم می‌آورد». نامسازی‌های متنوع - یعنی گزینش عناصر بیشتر از یک قالب واحد - حضور تلویحی قالب و نقش‌آفرینی آن در «پشت صحنه» را به اجرای «روی صحنه» مبدل می‌سازد. هر چه عوامل پشت صحنه بیشتر به تماشا گذاشته شوند و یا، نقش این عوامل در نامسازی خود صحنه بیشتر آشکار گردد، از خود معنا - به یمن علنی‌شدن شیوه تولید آن - افسون‌زدایی می‌شود؛ مقصود از افسون‌زدایی در اینجا این است که معنا تا اندازه‌ای تصاحب‌پذیر می‌گردد. بنابراین، به روی صحنه‌آوری عناصر پشت صحنه، صحنه و مناسبات آن را نزد مخاطب شفاف‌تر می‌سازد. این تمثیل به خوبی گویای کاربرد شفاف‌ساز سازوکار تقویت ارجاع به پایه است. افزایش مسیرهای دسترسی به قالب و تسهیل دسترسی به حوزه منتخب دو سازوکار فرعی این راهبرد تصریح‌گر تلقی می‌شوند. در زیر به ترتیب با تحلیل نمونه‌هایی از دو خرده‌پیکره موضوع این پژوهش الگوهای متمایز دو نوع گفتمانی فلسفی و ادبیات داستانی در میزان بهره‌گیری از سازوکار مذکور را نشان می‌دهیم.

۴-۱-۱. افزایش مسیرهای دسترسی به قالب

اگر در متن مقصد، نامسازی یک قالب یا حوزه معنایی با بهره‌گیری از تعداد افزون‌تری از عناصر متعلق به آن قالب انجام پذیرد و نقاط زبانی/شناختی ارجاع به پایه افزایش یابد، حضور آن قالب در متن مقصد ملموس‌تر و صریح‌تر خواهد بود. مصادیق قابل توجهی از اعمال این سازوکار خاص در متون مقصد تشکیل‌دهنده پیکره این پژوهش بازنشاسی شده‌اند. نمونه‌های ۲، ۳ و ۴ از مصادیق کاربست این سازوکار در متون متعلق به گفتمان فلسفی‌اند:

2) ST: Does this mean that, when we suppose ourselves to have twenty sovereigns, the truth is that we have only one? (*The Philosophy of Hegel p.5*)

متن مقصد: آیا معنایش این است که وقتی فرض می‌کنیم که بیست لیره در جیب داریم، در حقیقت امر بیش از یک لیره در جیب نداریم؟ (فلسفه هگل ص ۴)

3) ST: From the few fragments that remain [...]. (*Mysticism and Logic p. 5*)
متن مقصد: از روی قطعاتی که جسته و گریخته از سخنان او به جا مانده‌اند (عرفان و منطق ص ۳۸)

4) ST: Does this mean that an express train from London to Bristol does not move, that at the end of its journey it is still in London? (*The Philosophy of Hegel p.5*)

متن مقصد: آیا معنایش این است که قطار تندرویی که از لندن به بریستول می‌رود در واقع امر حرکت نمی‌کند و در پایان سفر هنوز در لندن است؟ (فلسفه هگل ص ۴)

در نمونه ۲ درج «جیب» - که برابر انگلیسی آن از متن مبدأ غایب است - رمزگذاری آشکارِ عنصری هم‌قالب و هم‌حوزه با «لیره» است. مبتنی بر مدعای اصلی معنی‌شناسی قالب‌بنیان (frame semantics)، پردازش معنی هر نماد زبانی در چهارچوب قالبی معنایی امکان‌پذیر می‌شود؛ قالب/حوزه‌ای که دلالت‌گری هر یک از عناصر آن، از رهگذر روابط دور یا نزدیک با سایر عناصر آن حوزه تحقق می‌یابد. در چهارچوب چنین رهیافتی است که می‌توان کارکرد تصریح‌گر افزایش لفظ «جیب» را دریافت: ملفوظ‌سازی این عنصر و هم‌نشین‌سازی آن با «لیره»، زمینه‌ساز ارجاعی پرقوت به قالب معنایی دربرگیرنده لیره (پول) خواهد بود. این «ارجاع پرقوت»، به نوبه خود، پردازش‌پذیری متن را با رمزگذاری عناصری بیشتر از قالب تلویحاً فراخوانده شده «پول» افزایش می‌دهد. افزایش تعداد عناصر ملفوظ‌شده هر قالب مفهومی، رقم‌زننده حضور صریح‌تر «آن قالب معنارسان» در متن است. مترجم، بنا به درک ارزشی خود از فضای فرهنگ مقصد، با کاربست این سازوکار دسترسی به معنی مفروض متن را با فراخوان اجزای بیشتری از قالب تسهیل کرده است. در متن مقصد نمونه ۳ نیز افزون بر برابر لفظ به لفظ fragment یعنی «قطعه»، صورت «جسته و گریخته» نیز درج شده است. قالب مفهومی «قطعات» به سرعت و سهولت برخی از عناصر خویش - از جمله پراکندگی یا جسته‌گریختگی - را به ذهن زبان‌ورزان متداعی می‌کند. به این ترتیب ترجمه تصریح‌گر فارسی با ملفوظ‌سازی این عنصر متداعی نقاط زبانی - شناختی ارجاع به پایه را افزایش می‌دهد. در نمونه ۴ در قالب معنایی حاوی نماد train (قطار) عناصر گوناگون از «ایستگاه» گرفته تا «بلیط» و «خط‌آهن» حضور دارند. از جمله مهم‌ترین عناصر حاضر در این قالب مفهوم «انتقال از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر است». در متن مبدأ journey, move, train از این قالب را نام‌سازی می‌کنند. در متن مقصد افزون بر برابرهایی لفظ به لفظ صورت‌های فوق فعل «می‌رود» نیز تظاهر زبانی یافته است. درج صورت مزبور با افزایش نقاط

زبانی ارجاع به قالب به حضور صریح‌تر قالب فراخوان شده در متن می‌انجامد. در نمونه‌های ۵ و ۶ مصادیقی دیگر از توسل به سازوکار مذکور مشاهده می‌شود:

5) ST: The telephone rang and I heard [...]. (*Breakfast at Tiffany's p.4*)

متن مقصد: تلفن زنگ زد و یکی از آن ور خط گفت [...] (صبحانه در تیفانی ص ۱۱)

6) ST: We children could not help. We could do no more than ask for a few coppers to give to some poor people. (*Unended Quest p.4*)

متن مقصد: از دست ما کودکان کاری ساخته نبود. همینقدر می‌توانستیم که از بزرگترهایمان درخواست چند پول سکه برای کمک به فقیران کنیم. (جست‌وجوی همچنان باقی ص ۶۶)

در متن مبدأ نمونه ۵ نماد تلفن‌گزینش زبانی - شناختی یافته و بازنماینده قالبی است که سیم تلفن، خط تلفن، مشترک، قبض تلفن، گوشی و شماره گرفتن و ... از جمله اعضای آن هستند. در متن مقصد با درج عنصر افزوده «خط»، به تعداد واحدهای زبانی که قالب مزبور را نامسازی می‌کنند افزوده شده است. در متن مبدأ نمونه ۶ قالب children (کودکان) مجموعه‌ای از نمادهای هم‌پیوند را فرامی‌خواند. عناصری که حتی اگر ملفوظ نباشند، سناریوی دیرآشنای فرهنگی نهادینه‌شده در اذهان زبان‌ورزان، فعال‌سازی ذهنی آنها را به عهده می‌گیرند. نماد «بزرگ‌ترها» از جمله این عناصر احضار شده در ذهن مخاطبان است. نکته اینجاست که گاه مترجم تصریح‌گر به این فراخوان تلویحی و ذهنی قناعت و اکتفا نمی‌کند و می‌کوشد این فراخوان ملموس و ملفوظ شود. در متن مبدأ واحد زبانی قادر به اشغال جایگاه موضوعی فعل ask، رمزگذاری نشده است؛ با این حال، در ترجمه فارسی صورت زبانی «بزرگ‌ترها» ملفوظ می‌شود و به این ترتیب و با افزایش شمار مسیرهای عینی دسترسی به قالب، حضور قالب مربوطه در متن صریح‌تر می‌شود.

۴-۱-۲. تسهیل دسترسی به حوزه منتخب

نوع دوم سازوکار مذکور، افزایش میزان دسترس‌پذیری وجهی از قالب است که برحسب تفسیر مترجم مستحق توجه افزون‌تری است. لانگاکر (۲۰۰۸) تأکید می‌کند که معنایابی یک نماد مرکب نه تنها فرآورده مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن، که مرهون مسیر ترکیب‌پذیری (compositional path) آن، یعنی شیوه خاص دسترسی به آن مؤلفه‌ها و حوزه‌های خرد و کلان معنایی پشتوانه آنهاست. مسیر دسترسی، البته، صرفاً ویژه نمادهای مرکب نیست؛ هر نماد - اعم از ساده و پیچیده - دسترسی به مدلول نهایی را به طریقی خاص مهیا می‌کند. نکته اینجاست که در نمادهای مرکب، دخل و تصرف در مسیرهای دسترسی عناصر منفرد به خلق مسیری ویژه یا اختصاصی منجر می‌گردد. مبتنی بر چنین تحلیلی است که لانگاکر (۲۰۰۸: ۶۱-۶۲) تأکید می‌کند که pig meat با pork از حیث معنایی یکسان نیست؛ این دو صورت، هر یک، از رهگذر مسیرهای متفاوتی مدلول را دسترس‌پذیر می‌سازند؛ در pig meat برخلاف pork خود مفاهیم اجزاء سازنده برجسته شده‌اند. بنابراین، برخی از حوزه‌های معنایی پشتوانه اجزاء سازنده یک نماد مرکب، به پس‌زمینه می‌روند و برخی به پیش‌زمینه می‌آیند. به

همین ترتیب، مقصود از سازوکار تصریح‌گر تسهیل دسترسی به حوزه منتخب هر قسم بازآرایی مسیر دسترسی یا کوتاه و بلند کردن آن، با هدف برجسته‌سازی حوزه معنایی پراهمیت‌تر نزد مترجم - و به این ترتیب تقویت ارجاع به آن - تلقی شده است (دانش‌زاده و همکاران ۱۳۹۷)؛ با اِعمال این دگرگشت، دسترسی به آن حوزه معنایی تسهیل می‌شود که نزد مترجم مستحق پیش‌زمینه‌سازی ارزیابی شده است. نمونه ۷ از مصادیق اعمال این سازوکار در متنی متعلق به گفتمان ادبیات داستانی است:

7) ST: Did not feel the worth of it and all that it implied to the marrow of her bones. (*To the Lighthouse p.11*)

متن مقصد: [...] که ارزش و معنای کامل آن را تا مغز استخوان حس نکند. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۹)

تفاوت *all that it implied* در متن مبدأ و «معنای کامل» در متن مقصد عمدتاً ناشی از تفاوت در مسیر دسترس‌پذیری است. در متن مبدأ دسترسی به مفهوم از طریق جمله‌واره مزبور ممکن شده است. برابر انتخاب‌شده در متن مقصد - یعنی، گروه اسمی «معنای کامل» - با بهره‌گیری از ابزار تسهیل دسترسی مسیر کوتاه‌تری برای دسترسی به معنی عبارت پیشگفته برگزیده است.

نمونه فوق به آن دسته از مظاهر راهبرد تسهیل دسترسی به حوزه منتخب تعلق دارد که از رهگذر کوتاه‌سازی مسیر ایفای وظیفه می‌کنند. در پیکره این پژوهش، گاه طولانی‌ترسازی مسیر دسترسی به معنی مدنظر نیز، هدف مشترک دسترسی ساده‌تر به حوزه منتخب را برآورده ساخته است:

8) ST: It is conscious of its continuity [...]. (*The Philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: این فلسفه بر تداوم و پیوستگی خویش آگاه است [...]. (فلسفه هگل ص ۲)

9) ST: That the entire existent world is appearance [...]. (*The Philosophy of Hegel p.15*)

متن مقصد: این سخن که سراسر جهان موجود، مجاز و نمود است [...]. (فلسفه هگل ص ۱۸)

در نمونه ۸ در متن مقصد، *continuity* به دو واژه خُرد شده است؛ عناصر حاصل از این تجزیه، دو صورت مستقل و واجد قرابت معنایی بسیار زیاد، یعنی «تداوم» و «پیوستگی»، هستند. طرفه آنکه، در لغت‌نامه دهخدا نیز دو صورت مذکور مقابل مدخل‌های یکدیگر درج شده‌اند. این طولانی‌سازی مسیر دسترسی ناشی از الگوی بازآرایی اِعمال شده است که بر حسب آن، مترجم دو مسیر مشابه را برای نیل به معنی آماده‌سازی کرده است. در نمونه ۸ هر چه مفهوم‌پردازی از «تداوم» کم داشته باشد «پیوستگی» فراهم می‌کند و هر چه در مفهوم‌پردازی از «پیوستگی» غایب باشد «تداوم» به حضور می‌رساند. نکته اینجاست که در قضاوت مترجم، هیچ‌یک از این دو واژه به تنهایی قادر نیستند حق مطلب را به همان اندازه ادا کنند که *continuity* در متن مبدأ ادا کرده است. در نمونه ۹ نیز دو مسیر مشابه «مجاز» و «نمود» نیل به معنی مدنظر مترجم را امکان‌پذیر کرده است؛ معنایی که در متن مبدأ

صرفاً از طریق صورتِ *appearance* اراده شده است. دسترس‌پذیری وجه معنایی منتخب با مجهزسازی مخاطب به دو مسیر (و ناگزیر کردنِ مخاطب به اختیار کردن همزمان این دو مسیر) تسهیل شده است. تسهیل دسترسی به حوزهٔ منتخب، از طریق بهره‌گیری از نشانگرهای بازصورت‌بخشی (*reformulation markers*) - از قبیل «به بیان دیگر» و «به عبارت دیگر» - نیز تحقق یافته است. در این شیوه از کاربرد سازوکار پیشگفته، پس از ملفوظسازی برابر لفظ به لفظ، الگوی بازآرایی شدهٔ معنی مدنظر نیز پس از یکی از نشانگرهای بازصورت‌بخشی رمزگذاری می‌شود. نکته اینجاست که در این شیوه، مسیر دسترسی منتسب به متن مبدأ و مسیر دسترسی بازآرایی شده در کنار یکدیگر تظاهر زبانی یافته‌اند. این نوع خاص به اقتضای اینکه به میزان زیادی بر حجم متن می‌افزاید کمتر بهره‌بردار می‌شود. با این حال، گاه در متن مبدأ هر دو مسیر دسترسی فراهم شده است، یا دست‌کم، بنا به داوری مترجم دو مسیر فراهم شده رو به مقصد واحدی دارند. در این شرایط، مترجم تصریح‌گر با درج یکی از نشانگرهای بازصورت‌بخشی مخاطب را متوجه این نکته می‌سازد که گزارهٔ پس از آن بنا است دسترسی به حوزه‌ای خاص در قالب را تسهیل نماید:

10) ST: The systems of these men are but special presentations of the one universal philosophy, special forms which it assumed in their hands [...]. (*The Philosophy of Hegel p.2*)

متن مقصد: زیرا دستگاه‌های این دو فیلسوف مظاهر خاصی از این فلسفه‌اند؛ به عبارت دیگر صورت خاصی از این فلسفه‌اند که به دست [...] (فلسفهٔ هگل ص ۲)

در نمونهٔ ۱۰، افزایش «به عبارت دیگر» مخاطب را در تشخیص نوع پیوند گزارهٔ پیش و پس از آن یاری می‌دهد: جملهٔ پس از نشانگر، مسیر جایگزین دسترسی به معنی مدنظر است. بهره‌گیری از استعارهٔ مسیر جایگزین به خوبی می‌تواند کارکرد تصریح‌گر تمهیداتی از این دست را بازگویی کند. اگر فرض کنیم که سوار بر خودرو شخصی در حال سفر جاده‌ای از تهران به کاشان هستیم، و در آن بزرگراه عمدتاً کم‌تردد بی‌آب و علف جاده‌ای در سمت راست انشعاب یافته است، به ظن قوی به صرافت آزمون آن مسیر نمی‌افتیم. احتمالاً گمان خواهیم کرد که آن جاده به جایی می‌رود که مقصد ما نیست. حال اگر در ورودی همان جاده تابلوی «مسیر جایگزین قم به کاشان» نصب شده باشد، حتی اگر انگیزهٔ کافی در پیمودن آن مسیر ناآشنا را نداشته باشیم، باز هم چیزی از مخیربودن راننده به انتخاب مسیر کم نمی‌شود. سرنشینان - یا دست‌کم - راننده می‌دانند که اگر به هر دلیل مسیر کنونی جذاب، متقاعدکننده یا ادامه‌دانی نیست مسیر دیگری هم هست که آنها را به همان مقصد رهنمون می‌شود. درج «به عبارت دیگر» در متن مقصد مانند نصب تابلوی «مسیر جایگزین» در ورودی جادهٔ مزبور است.

۴-۱-۳. بررسی کاربست سازوکار افزایش/ تقویت ارجاع به پایه در دو خرده‌پیکره فلسفی

و ادبیات داستانی

اقبال مترجمان به سازوکار تصریح‌گر افزایش/ تقویت ارجاع به قالب در هر دو خرده‌پیکره مشهود است. با این حال، به رغم برابری تقریبی شمار دفعات کاربست راهبرد فرعی تسهیل دسترسی به حوزه منتخب، که یکی از دو راهبرد فرعی سازوکار افزایش/ تقویت ارجاع به قالب است، در هر دو گونه گفتمانی، میزان بهره‌گیری از راهبرد فرعی دیگر، یعنی «افزایش مسیرهای دسترسی به قالب» در خرده‌پیکره ادبیات داستانی فاصله‌ای چشمگیر با فراوانی آن در گفتمان فلسفی دارد. آزمون مجذور خی نیز بر معناداری تفاوت در میزان و الگوی اقبال به راهبردهای فرعی این سازوکار گواهی می‌دهد. ارزش مجذور خی برای جدول ۲، ۴/۸ است؛ با رجوع به جدول ارزش‌های مجذور خی و متناسب با درجه آزادی ۱ و سطح معناداری ۰/۰۵ درمی‌یابیم که مقدار مجذور خی حاصل‌شده از عدد مرجع، یعنی ۳/۸۴۱، بیشتر است. این یافته حاکی از این است که تفاوت مشهود در میزان بهره‌گیری دو خرده‌پیکره موضوع این پژوهش از راهبردهای فرعی زیرمجموعه سازوکار افزایش/ تقویت ارجاع به پایه معنادار است.

جدول ۲. فراوانی بهره‌گیری از سازوکار تصریح‌گر افزایش/ تقویت ارجاع به پایه

عدد مرجع	مجذور خی	سطح معناداری	درجه آزادی	فراوانی در کل دو پیکره	فراوانی در خرده پیکره فلسفی	فراوانی در خرده پیکره ادبیات داستانی	گفتمان
							سازوکار تصریح‌گر افزایش/ تقویت ارجاع به پایه
۳/۸۴۱	۴/۸	/۰۵	۱	۱۱۳	۴۱	۷۲	افزایش مسیرهای دسترسی به پایه
				۱۰۸	۵۵	۵۳	تسهیل دسترسی به حوزه منتخب
				۲۲۱	۹۶	۱۲۵	جمع کل سازوکار تصریح‌گر افزایش/ تقویت ارجاع به پایه

دور از انتظار نیست که در ادبیات داستانی تمایل قابل‌اعتنایی به فراخوان گسترده اجزای قالب معنایی نمادهای زبانی مشاهده شود. رمزگذاری زبانی تعداد بیشتری از عناصر یک قالب یا نماسازی گسترده‌تر از هر قالب معنایی با ملفوظسازی اجزای بیشتری از دانش دایره‌المعارفی مشترک، وجوهی از قالب را شفاف می‌سازد که بر اساس درک ارزش‌مدارانه مترجم از فضای فرهنگ مقصد دسترسی به قالب پشتوانه نماد زبانی را تسهیل می‌کند. به این ترتیب، این سازوکار بالقوه قادر است به ترسیم طبیعی‌تر و آشناتر فضای حاکم بر داستان کمک کند. آن رویکردی به روایت و زبان که غایت قصوای ادبیات را بازآفرینی وفادارانه ترکیبات دیرآشنا می‌داند و مهارت نویسنده را توانایی بازآفرینی شیوه

طبیعی بیان قلمداد می‌کند، در ترجمه ادبیات داستانی به ابزارهایی متوسل می‌شود که در بازنمایی مکان/ زمان/ شخصیت‌ها چیزی «کم و کسر» نداشته باشند. این گرایش به بازنمایی بی‌کم‌وکسر، بیان ساده‌تر آن سازوکاری است که آن را نامسازی متنوع از یک قالب واحد نامیدیم. چنانکه ذکر آن رفت، در معنی‌شناسی قالبی معنی‌رسانی هر نماد در گرو احضار قالب معنایی آن نماد در ذهن زبان‌ورز است. کار ویژه سازوکار تصریح‌گر افزایش مسیرهای دسترسی به قالب این است که میدان عمل این احضار را از ساحت ذهن به ساحت عین تغییر می‌دهد. گرایش بیشتر ترجمه ادبیات داستانی به گذار از احضار ذهنی به احضار عینی - که خود را در درج «جیب» کنار «پول»، درج «خط» و «گوشی» کنار «تلفن» و ... نمایان می‌سازد - مبتنی بر ایدئولوژی ویژه‌ای است که کارکرد ادبیات داستانی را به چنگ آوردن تام و تمام واقعیت در زبان می‌داند. به این ترتیب، گرچه تصریح‌گری در ترجمه در انواع گفتمان نمودار می‌شود، زمینه و انگیزه این نوع خاص از سازوکارهای تصریح‌گر در گفتمان ادبیات داستانی مهیاتر از گونه فلسفی است.

افزون بر این، در آمیختگی بنیادین ادبیات داستانی با تصویرسازی، برای مترجم تصریح‌گر گرایش به بهره‌گیری از سازوکاری را تقویت می‌کند که بر اساس آن تصویرسازی متناسب با روایت کم‌نقص‌تر انجام پذیرد. در گفتمان فلسفی این ویژگی یا حاضر نیست و یا در صورت حضور نقش محوری و برساننده ندارد. آنجا نیز که متن فلسفی به جانب سازوکار فرعی افزایش مسیرهای دسترسی به قالب گشوده‌تر است جایی است که از قضا گفتمان‌ها در آمیخته می‌شوند و سیاق سخن متن فلسفی به سیاق سخن ادبیات داستانی شباهت می‌یابد. چنانکه در نمونه‌های ۲ و ۴ قابل ملاحظه است، شمار قابل اعتنایی از مصادیق کاربرست سازوکار افزایش نقاط ارجاع به پایه در متون نمونه گفتمان فلسفی، مواردی هستند که نویسنده متن مبدأ با توسل به تمثیل در حال روشن‌سازی یا ابهام‌زدایی از مدعای نظری خاصی است. برای نمونه، گرچه افزایش «می‌رود» در نمونه «قطار از لندن به بریستول» در فضای یک متن فلسفی روی داده است، زنجیره زبانی موضوع بحث با ایفای کارکرد تمثیلی گفتمان متن فلسفی را به گفتمان ادبیات داستانی نزدیک‌تر ساخته است.

از آن سو، از میان زیرطبقه‌های سازوکار فرعی تسهیل دسترسی به حوزه منتخب، بسامد وقوع دگرگشت تصریح‌گر «بازآرایی مسیر دسترسی - طولانی‌سازی» در ترجمه متون فلسفی، در قیاس با متون ادبیات داستانی، افزون‌تر است. بهره‌گیری از اقسام نشانگرهای بازصورت‌بخشی و معطوف‌سازی هم‌معناهای نسبی به یکدیگر (نگ نمونه‌های ۸، ۹ و ۱۰) تمهیداتی هستند که بنا به قضاوت مترجم، قدری از پیچیدگی ذاتی گفتمان فلسفی می‌کاهند و احتمال وقوع سوءفهم را کاهش می‌دهند. در اینجا نیز این مدعا مجدداً تأیید می‌شود که ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر درون‌داد فرایند تصریح (گفتمان فلسفی و گفتمان ادبیات داستانی) و فهم مترجم از حوائج گفتمانی مخاطبان هر یک از این دو گونه و توان‌مندی شناختی آنها، الگوی کاربرست سازوکارهای گوناگون تصریح را متأثر می‌سازد. در ترجمه ادبیات داستانی، درون‌داد فرایند تصریح، یعنی کیفیات خصلت‌نمای متون مبدأ، در قیاس با متون

فلسفی، مفهوم‌سازی انتزاعی و به اصطلاح «معقولات» نیست. به همین ترتیب پیامدهای معنی‌شناختی نارسایی‌های اندک در انتقال مفهوم به سوء‌فهم کاربردشناختی قابل ملاحظه‌ای منجر نمی‌شود. از آن سو، وقوع تحریف‌های جزئی در متن فلسفی بالقوه می‌تواند جهت‌گیری ناصحیح منطقی به مخاطب عرضه دارد. قضاوت‌ها و نگرانی‌هایی از این دست مترجم تصریح‌گر را ترغیب می‌کند تا در ترجمه متون این گفتمان به راهبرد پیشگفته، بارها و بارها، توسل جوید.

۴-۲. سازوکار تصریح‌گر مجازدایی

مجازدایی دیگر سازوکار تصریح‌گر پراهمیتی است که در حوزه عملیات تعبیرگری توجه به کار بسته می‌شود. این سازوکار با ممتنع‌سازی عملیات مبتنی بر مجاز متن مبدأ پردازش زیرحوزه مقصد را در دامنه یک نقطه ارجاع/ کانون توجه دیگر مانع می‌گردد و بدین‌سان خود «مدلول نهایی» را سراسر و مستقیم در مقام یک کانون توجه مستقل به زبان می‌آورد، سازوکار مجازدایی بر اقسام سه‌گانه مجاز ارجاعی، مجاز اسنادی و مجاز کارگفتی قابل‌اعمال است (دانش‌زاده و همکاران ۱۳۹۷). افزون بر این مصادیق «مجازدایی از مجازهای مبتنی بر منطقه فعال» و «رمزگذاری مستقیم عناصر قابل‌استنتاج از طریق رابطه‌نمایی» نیز زیر چتر سازوکار کلی مجازدایی قابل‌شناسایی هستند. در بندهای آتی با تحلیل کیفی برخی از مصادیق این راهبرد تصریح‌گر در دو خرده‌پیکره ادبیات داستانی و فلسفی میزان اقبال متون متعلق به این دو گونه گفتمانی به اقسام پنجگانه فرعی سازوکار پیشگفته را شناسایی و مقایسه خواهیم کرد.

۴-۲-۱. مجازدایی از مجاز ارجاعی

در الگوی تعبیرگری مبتنی بر مجاز ارجاعی، دسترسی غیرمستقیم به مرجع یا حوزه مقصد از رهگذر یک نقطه ارجاع یا همان حوزه مبدأ فراهم می‌گردد. نقطه ارجاع انتخاب‌شده از عناصر برجسته همان حوزه‌ای است که مرجع در آن مفهوم‌سازی می‌شود. مجازدایی از این مجاز، در تراز کارکرد توصیفی - ارجاعی زبان، رجوع مستقیم به مرجع را جایگزین تعبیرگری مبتنی بر مجاز می‌سازد. نمونه‌های زیر از مصادیق کاربست سازوکار مزبور در متنی متعلق به گفتمان فلسفی هستند:

11) ST: The fundamental Philosophical basis of Hegel [...]. (*The Philosophy of Hegel p.3*)

متن مقصد: بنیاد فلسفی افکار هگل [...] (فلسفه هگل ص ۳)

12) ST: This underlying substance will be the substance of Hegel also. (*The Philosophy of Hegel p.4*)

متن مقصد: این گوهر نهفته بعدها جوهر عقاید هگل نیز گشت. (فلسفه هگل ص ۴)

در نمونه‌های ۱۱ و ۱۲ سازوکار مجازآفرین «ذکر دارنده و اراده‌داری» کاربرد Hegel به جای «افکار هگل» را مجاز ساخته است. در متن مقصد با امتناع از پردازش مفهوم مقصد - یعنی، افکار هگل - از رهگذر نقطهٔ ارجاع، خود زیرحوزهٔ مقصد تظاهر یافته و تصریح شده است.

۴- ۲- ۲. مجاززدایی از مجاز اسنادی

مجاززدایی از مجازهای اسنادی (نگ ۲-۱-۲) از دیگر مجاری کاربست مکانیسم عام مجاززدایی است. در زیر سه نمونه از اعمال این سازوکار نقل شده است. در هر یک از نمونه‌ها از مکانیسم‌های مجازساز متفاوتی بهره‌گیری شده است:

13) ST: The Lord, [...] can see into the heart. (*As I Lay Dying* p.2)

متن مقصد: خدا توی قلب آدم‌ها را می‌خونه. (گوربه‌گور ص ۱۰)

متن مقصد در نمونهٔ ۱۳ اعمال تصریح بر مجاز اسنادی را بازنمایی می‌کند: در متن مبدأ یکی از مصادیق سازوکار مجاز اسنادی قابل تشخیص است که پانتر و تورنبورگ (۱۹۹۹ و ۲۰۰۳) از آن با عنوان «ذکر بالقوه و ارادهٔ بالفعل» (potentiality for actuality) یاد می‌کنند. در این قسم رابطه قابلیت وقوع یک عمل به جای خود آن ذکر می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که گاه قابلیت ذکر می‌شود و صرفاً همان قابلیت نیز مراد است. روشن است که مواردی از این دست مصداق وقوع این فرایند شناختی تلقی نمی‌شوند. به عنوان مثال در نمونهٔ ۱۴ «می‌توانم» بر خود قابلیت «دیدن» دلالت دارد:

(۱۴) بعد از جراحی قرنیه‌ام در حال ترمیم است. حتی می‌توانم اجسام تیره را هم ببینم.

ذکر قابلیت یا امکان هنگامی دارای دلالت مجازی است که فعلیت‌یافتگی عمل مفروض گوینده است و منظور وی نیز عمل فعلیت‌یافته یا به واقعیت پیوسته در کلیت خود باشد:

(۱۵) [گوینده‌ای که در حال تماشای یک منظره است]: می‌تونم ببینمش ... چقدر قشنگه؛ نگاه کن اونجا رو.

در نمونهٔ ۱۵ «توانایی دیدن» به جای خود «عمل دیدن» به کار رفته است. اگر چه این قسم دلالت مجازی در فارسی نیز به کرات به کار می‌رود، وقوع آن به گستردگی زبان انگلیسی نیست. به عنوان مثال، متن مقصد پیشنهادی در نمونهٔ ۱۶ بیان رایج و به اصطلاح طبیعی پاره‌گفتار متن مبدأ در فارسی است. در متن مقصد، برخلاف متن مبدأ، از مجاز اسنادی بالقوه به جای بالفعل بهره‌گیری نشده است. این دو پاره‌گفتار - چه گونهٔ فارسی و چه گونهٔ انگلیسی - عمدتاً پس از وقوع پیشامدی خاص احتمال بالای وقوع چنین پیشامدهایی را به مخاطب یادآوری می‌کنند:

16) ST: You know these things can happen.

متن مقصد: خودت می‌دونی این چیزا پیش می‌آد.^۲

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در متن مبدأ نمونه ۱۳ نیز با توسل به مکانیسم مجاز آفرین ذکر بالقوه و اراده بالفعل *can see* به جای فعل *see* تظاهر زبانی یافته است. در متن مقصد، با اِعمال فرایند تصریح‌گر مجاز زدایی از مجاز اسنادی خودِ مدلول نهایی، «دیدن»، جایگزین شده است. نمونه ۱۷ مصداق کاربست یکی دیگر از زیرمقوله‌های مجاز اسنادی است:

17) ST: Starting from her musing she gave meaning to words which she had held meaningless in her mind [...]. (*To the Lighthouse* p.27)

متن مقصد: خانم رمزی که یکه خورده بود از بحر اندیشه بیرون آمد و به کلماتی معنی داد که [...] در ذهنش بی معنی نگه داشته بود. (به سوی فانوس دریایی ص ۴۴)

پانتر و تورنبورگ (۲۰۰۴)، سازوکار مجاز ساز «ذکر آغاز عمل و اراده خود عمل» (onset of event for whole event) را به عنوان یکی از گونه‌های مجاز اسنادی شناسایی می‌کنند. در متن مبدأ نمونه ۱۷ کاربست این رابطه مجاز ساز قابل بازشناسی است: در متن مبدأ آغاز عمل، یعنی *starting from*، به جای خود عمل یعنی «بیرون آمدن» ذکر شده است. در برگردان فارسی، با بهره‌گیری از تصریح مجاز زدایی، مشخصاً خودِ کنش «بیرون آمدن» رمزگذاری زبانی شده است.

18) ST: "There'll be no landing at the Lighthouse tomorrow," said Charles Tansley, clapping his hands together as he stood at the window with her husband. (*To the Lighthouse* p.7)

متن مقصد: چارلز تنسلی همچنان که کنار پنجره با شوهر خانم رمزی ایستاده بود، دستهایش را بر هم زد و گفت: «فردا خبری از رفتن به فانوس دریایی نیست.» (به سوی فانوس دریایی ص ۱۹)

در متن مبدأ نمونه ۱۸ اعمال سازوکار مجاز آفرین «ذکر نتیجه یا وضعیت حاصل از یک عمل و اراده خود آن» قابل تشخیص است. *landing at the lighthouse* نتیجه نهایی تحقق موفقیت‌آمیز کنش عزیمت کردن به *lighthouse* است. در متن مقصد با صرف نظر از تعبیرگری مبتنی بر مجاز خود فرایند عزیمت کردن یا رفتن رمزگذاری شده است. دست آخر، نمونه‌های ۱۹ و ۲۰ از مصادیق کاربست مجاز اسنادی «ذکر شیوه انجام عمل و اراده خود آن» (manner for action) است:

19) ST: "Poor little place", he murmured with a sigh. (*To the Lighthouse* p.57)

متن مقصد: آهی کشید و به نجوا گفت: مکان کوچک بی‌نوا. (به سوی فانوس دریایی ص ۸۴)

20) ST: [...] there might be some simpler way, some less laborious way, she sighed. (*To the Lighthouse* p.11)

متن مقصد: خانم رمزی آه کشان گفت: شاید هم راه ساده‌تری راه کم‌زحمت‌تری وجود داشته باشد. (به سوی فانوس دریایی ص ۱۹)

در متون مبدأ نمونه ۱۹ و ۲۰ شیوه انجام عمل گفتن murmur (نجوا کردن) و sigh (آه کشیدن) به جای خود «گفتن» رمزگذاری شده است. به این ترتیب، شاهد کاربست یکی از انواع مجاز اسنادی در متن مبدأ هستیم. با این حال، در متون مقصد بخشی از معنای فعل در مقام قیدهای «به نجوا» و «آه کشان» تحقق یافته و خود فعل «گفتن» نیز تظاهر زبانی یافته است. بنابراین، همان گونه که ملاحظه می شود، مترجم در نمونه های ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ با اجتناب از کاربست عملیات تعبیرگری مجاز اسنادی، دسترسی به مدلول را ساده سازی کرده و خود مدلول را در متن شفاف ساخته است.

برخی از افعال حوزه معنایی حرکت، مشخصاً گروهی که در تقریر تالمی (Talmy 2000) افعال شیوه بنیاد (manner verbs) نام گرفته اند، بالقوه در معرض اعمال فرایندهای مجاز زدایی هستند که با خارج سازی شیوه حرکت از ریشه فعل، مفهوم شیوه را در یکی از توابع (satellites) فعل متظاهر می سازند. برای نمونه ترجمه درون زبانی «به زیر میز خزیدم» به «خزان خزان به زیر میز رفتم» می تواند از مصادیق خودداری از کاربست سازوکار مجاز آفرین «شیوه عمل به جای عمل» تلقی شود؛ این خودداری به تولید تعبیرگری ویژه ای منجر می شود که طی آن یک ریشه فعلی - که دلالت آن صرفاً جابجایی یا حرکت است - رمزگذاری زبانی می شود و شیوه جابجایی نیز در هیئت واژه ای مستقل (خزان خزان) تظاهر می یابد. به این ترتیب می توان چنین پنداشت که اگر در فرایند ترجمه یک فعل شیوه بنیاد با فعلی در زبان مقصد جایگزین گردد که در بردارنده مفهوم شیوه حرکت نیست و انتقال مفهوم «شیوه حرکت» به یکی از توابع فعل واگذار گردد، کاربست سازوکار تصریح مجاز زدایانه قابل شناسایی است؛ سازوکاری که با اجتناب از توسل به مجاز اسنادی «شیوه عمل به جای عمل» شیوه را در قالب تکواژهای مجزا صراحت بخشیده است.

۴-۲-۳. مجاز زدایی از مجاز کارگفتی

در مجاز کارگفتی از ساختار سنخ‌نمای کارگفت «الف» به منظور اجرای کارگفت «ب» بهره گیری می شود. ممکن است ترجیح زبان-فرهنگ‌های گوناگون در بهره گیری از کارگفت مستقیم یا غیرمستقیم در بیان یک مفهوم متفاوت باشد. به عنوان مثال، عبارت wet paint در انگلیسی عبارتی است که گرچه ساختار وجه امر در آن موجود نیست، با هدف برحذر داشتن مخاطب از انجام عملی خاص - یعنی تماس با جسم تازه رنگ شده - بیان می شود. به این ترتیب پاره گفتار مذکور کارگفتی ترغیبی است که به شیوه ای غیرمستقیم رمزگذاری شده است. معادل رایج عبارت مزبور در فارسی یعنی، «رنگی نشوید» از ساختار سنخ‌نمای کارگفت ترغیبی (directive speech act) یعنی نهی/ امر بهره گرفته است. به دیگر بیان، در صورت فارسی، برخلاف صورت انگلیسی، از سازوکار مجاز کارگفتی اجتناب شده است. نکته اینجاست که مجازهای کارگفتی به کار بسته شده در متن مبدأ نیز در معرض فرایند تصریح مجاز زدایانه اند:

21) ST: What does this mean? (*The Philosophy of Hegel p.5*)

متن مقصد: ببینیم که این سخن به چه معناست. (فلسفه هگل ص ۴)

22) ST: What then is this one universal philosophy? (*The Philosophy of Hegel p.4*)

متن مقصد: ببینیم که این فلسفه کلی چیست. (فلسفه هگل ص ۲)

نوع «نیروی مضمون در سخن» (illocutionary force) متن مبدأ در هر دو نمونه ۲۱ و ۲۲ «پرسش» است. پرسش متن مبدأ، نقطه عزیمت این استنتاج کاربردشناختی در ذهن مخاطب است که پاره‌گفتار بیان‌شده قسمی «بلند فکر کردن» گوینده نیست؛ گوینده با این پرسش مقدمه‌چینی می‌کند که در سطور بعدی به شرح معنای آن چیزی پردازد که در نمونه ۲۲ از this و در نمونه ۲۲ از this one universal philosophy در ذهن دارد. به دیگر بیان، به رغم وجه پرسشی جمله مندرج در متن مبدأ، کارگفت آن خبری است؛ این کارگفت مخاطب را از مقصود نویسنده در بیان پاره‌گفتارهای آتی - یعنی، تلاش در فهم معنا و چپستی «این سخن» و «این فلسفه کلی» - با خبر می‌کند. در متن مقصد مترجم با مجازدایی از این کارگفت خود «خبر» مزبور را در قالب وجه خبری رمزگذاری می‌کند.

۴-۲-۴. مجازدایی از مجاز مبتنی بر منطقه فعال

لانگاکر (۲۰۰۰) از مفهوم «منطقه فعال» برای تبیین آن دسته از پاره‌گفتارهایی بهره می‌گیرد که عناصر محذوف‌شان از رهگذر عناصر ملفوظ به مثابه منطقه فعال فراخوان شده و دسترس‌پذیر می‌گردند. پیامد و دستاورد عملیات شناختی مزبور - که به تصریح لانگاکر، با مکانیسم مجاز قرابت زیادی دارد - این است که عنصر برجسته‌تر اجازه می‌یابد که جایگاه موضوع نحوی - معنایی را اشغال کند. فی‌المثل، حذف «خوردن» در عبارت «او شام را شروع کرده است»، و حذف «در اصلاح مو» از «این آرایشگر تنددست است»، از مصادیق پدیده‌ای است که در آن مفهوم منطقه فعال قابلیت تبیین‌گری خود را نشان می‌دهد: «خوردن و اصلاح مو» از مفاهیم به وضوح حاضر و از این رو منطقه فعال شده در قالب‌های مفهومی هستند که «شام و آرایشگر» - در مقام عناصر ناماسازی‌شده - بر خود حمل می‌کند. مجازهای مبتنی بر پدیده منطقه فعال نیز در معرض سازوکار تصریح‌گر هستند. در متن مبدأ نمونه ۲۳، که از گونه گفتمانی ادبیات داستانی برگرفته شده است، بهره‌گیری از مجاز مبتنی بر منطقه فعال مشهود است:

23) ST: People were getting ready for dinner. (*To the Lighthouse p.65*)

متن مقصد: دیگران داشتند آماده خوردن شام می‌شدند. (به‌سوی فانوس دریایی ص ۹۳)

«خوردن» منطقه فعال شده در قالب مفهومی است که dinner (شام) - به عنوان عنصر ناماسازی‌شده - آن را بر خود حمل می‌کند. در متن مقصد، با اعمال سازوکار تصریح‌گر مجازدایی از بهره‌برداری از منطقه فعال صرف‌نظر شده است و جایگاه موضوع را همان عنصری - یعنی، خوردن - اشغال کرده است که در معنای تحت‌اللفظی اش - بی‌آنکه تعدیلی به اسم تحمیل شود - قابلیت حضور در ساخت را دارد.

۴-۲-۵. رمزگذاری مستقیم عناصر قابل استنتاج از طریق رابطه‌نمایی

در اینجا ما از نوع دیگری از استنتاج مبتنی بر مجاورت یاد می‌کنیم که گرچه از نظر برخی از پژوهشگران مجاز نیست، سازوکار استنتاجی آن با مجاز مشابهت دارد؛ این استنتاج را می‌توان «استنتاجی مبتنی بر رابطه‌نمایی» دانست. در این رابطه، مجاورت مفهوم‌های ملفوظ و ناملفوظ، نه براساس نوعی مجاورت مفهومی، که به اعتبار قسمی ضرورت منطقی است. برای نمونه استنتاج «نداشتن کیف» از «گم کردن آن» و «عدم سلامت دستگاه تنفسی» از «به ذات‌الریه مبتلا بودن» از رهگذر همین مجاورت منطقی و ضرورت‌بنیان، امکان‌پذیر شده است. در متن مبدأ نمونه ۲۴، که از متنی متعلق به گفتمان ادبیات داستانی برگرفته شده است، بهره‌گیری از استنتاج مبتنی بر نمایی مشهود است:

24) ST: [...] and the wonder to which he had looked forward was within touch. (*To the Lighthouse p.4*)

متن مقصد: [...] معجزه‌ای که انگار سال‌های درازای در آرزویش بود به وقوع می‌پیوست. (به‌سوی فانوس دریایی ص ۱۵)

گزاره *being within touch* یا «در دسترس بودن یک پدیدار مشخص» رابطه‌ ضروری با «احتمال وقوع آن» دارد. در متن مبدأ، یا *the wonder ... was within touch* یا «در دسترس بودن معجزه» که خود یک تعبیرگری استعاری است، مقدمه‌ فرایندی استنتاجی است که نتیجه آن «امکان‌پذیری معجزه» و «احتمال به وقوع پیوستن آن» است. در متن مقصد، با اعمال تصریح، خود امکان‌پذیری نتیجه - در قالب عبارت «به وقوع پیوستن» - جایگزین مقدمه استنتاج شده است. به دیگر بیان، مفهومی که در متن مبدأ از رهگذر استنتاج مبتنی بر نمایی انتقال یافته است، در متن مقصد مستقیماً رمزگذاری زبانی شده است. نمونه ۲۵، برگرفته از متنی متعلق به خرده‌پیکره ادبیات داستانی، از دیگر مظاهر اعمال این راهبرد تصریح‌گر است:

25) ST: They [...], bearing on their flanks in smooth undulations the marks of the adze blade. (*As I Lay Dying p.1*)

متن مقصد: تخته‌ها [...], این‌ور و اون‌ورشون هم جای برش نرم تیغه تیشه پیداست. (گوربه‌گور ص ۹)

آنچه در رابطه‌ای مبتنی بر ضرورت منطقی از گزاره *bearing on their flanks* استنتاج می‌شود این حکم عام است که اگر سطح بیرونی یک شیئی حامل (*bearing*) نشان یا نشانه‌هایی باشد، آن نشانه‌ها برای بیننده انسانی آشکار، پیدا یا رؤیت‌پذیر هستند. متن مبدأ با توسل به عبارت مزبور به ذکر مقدمه این استنتاج بسنده کرده است. در متن مقصد، بنا به قضاوت مترجم ملفوظ‌سازی نتیجه استنتاج یعنی «پیدا بودن» - به دیگر بیان، تصریح مضمون قابل استنتاج از رابطه‌نمایی - طبیعی‌تر و سراسرتر تلقی شده است.

یکی از مصداق‌های توجه‌برانگیز خودداری از تعبیرگری مبتنی بر روابط نمایه‌ای جایگزین‌سازی گزاره‌های سلبی یا منفی با گزاره‌های ایجابی یا مثبت است. عملیات تعبیرگری دخیل در پدیدار موضوع بحث، با تغییر کانون توجه و با رمزگذاری نفی نقیض یک مدلول «خود» آن مدلول را اراده می‌کند. روشن است که این مسیر بلاغی خاص، که دسترسی به مقصود را از رهگذر نفی نقیض آن امکان‌پذیر می‌سازد، در عین بهره‌مندی از اثرات بلاغی ویژه زحمت پردازشی افزون‌تری را به بار می‌آورد. نمونه‌های ۲۶ و ۲۷ از مصداق بهره‌گیری از این نوع خاص استنتاج مبتنی بر نمایگی در متن مبدأ و اجتناب از آن در متن مقصد هستند:

26) ST: He didn't say so, but just: [...]. (*Breakfast at Tiffany's p.1*)

متن مقصد: البته او فقط گفت: [...] (صبحانه در تیفانی ص ۱۱)

گاه دگرگونی‌هایی که با توسل به این دگرگشت تصریح‌گر انجام می‌پذیرند به تغییری مختصر در محتوای شرایط صدقی (truth-conditional content) نیز منجر می‌شود:

27) ST: [...] was no small favor for Holly. (*Breakfast at Tiffany's p.1*)

متن مقصد: برای هالی موهبت بزرگی بود. (صبحانه در تیفانی ص ۱۰)

در نمونه ۲۷ گذار از نفی به اثبات اندک تحریفی نیز به بار آورده است. در متن مبدأ انتساب یک صفت/محمول مدرج/پیوستاری به موضوع نفی شده است. همان‌گونه که در نوشتارگان این حوزه به کرات تذکر داده شده است نفی یکی از دو قطب در یک تقابل مدرج به تصدیق قطب دیگر منجر نمی‌شود. با این حال، میل به اجتناب از بار پردازشی بالقوه افزون‌تر صورت منفی بر نامطلوب‌بودن وقوع تغییری «کم‌اهمیت» در محتوای گزاره‌ای برتری یافته است.

28) ST: It is not easy to discern how he arrived at his opinion.

(*Mysticism and Logic p.5*)

متن مقصد: مشکل بتوان معلوم کرد که چگونه به اعتقادات خود رسیده است. (عرفان و منطق ص ۳۸)

نمونه ۲۸ مصداقی دیگر از ترجیح اثبات بر نفی و حذف مرحله‌ای از استنتاج است که در تفسیر مترجم غیرضروری و پیچیدگی‌آفرین تلقی شده است. در این جا نیز با نفی یکی از دو قطب تقابلی مدرج (مشکل) قطب دیگر آن (آسان) مراد شده است.

۴-۲-۶. بررسی کاربرد سازوکار مجازدایی در دو خرده‌پیکره فلسفی و ادبیات داستانی

وفور بهره‌گیری از فرایند مجازدایی، در هر دو گونه گفتمانی، تأمل‌برانگیز است. چنانکه ذکر آن رفت، تعبیرگری مبتنی بر مجاز، در چهارچوب پیشنهادی کرافت و کروز (۲۰۰۴) یکی از عملیات‌های فرعی زیرمجموعه توجه/برجستگی است. در این الگوی توجهی خاص، یک نماد زبانی، به مثابه نقطه ارجاع جهت دسترسی به عنصری دیگر - در یک قلمرو مفهومی واحد - عمل می‌کند. به این ترتیب مجاز را باید پدیده‌ای

قالب‌وابسته تلقی کرد. مقصود ما از قالب‌وابستگی مجاز، امکان پذیرش رابطة مجازی به فضل تجهیز زبان‌ورزان به سناریوهایی است که درباره پدیده‌های ذهنی و عینی به خاطر سپرده‌اند. در ترجمه، با گذار از یک زبان - فرهنگ به زبان - فرهنگ دیگر، تفاوت قابل‌اعتنا در سناریوها دور از انتظار نیست. به این ترتیب، فرایندی که نفس امکان وقوع شناختی آن، وابسته به روابط درون یک قالب/ حوزه معنایی، یعنی وابسته به سناریویی از پیش آماده است، در معرض راهبردهای کاهش مخاطره‌ای واقع می‌شود که، ارجاع از رهگذر یکی از عناصر مرتبط به مصداق/ معنی را زیاده از حد مخاطره‌آمیز ارزیابی می‌کنند و ترجیح می‌دهند مستقیماً به سراغ «خود» مصداق روند. حتی اگر سناریوهای زبان-فرهنگ‌های مبدأ و مقصد شباهت قابل‌اعتنایی داشته باشند، باز، مترجم تصریح‌گر به اندرز محتاطانه‌ای گوش می‌سپارد که برحسب آن «کار هرگز از محکم کاری عیب نمی‌کند».

جدول ۳. فراوانی بهره‌گیری از سازوکار تصریح‌گر مجاززدایی

عدد مرجع	مجدور خی	سطح معناداری	درجه آزادی	گفتمان سازوکار تصریح‌گر مجاززدایی		
				فراوانی در خرده پیکره ادبیات داستانی	فراوانی در خرده پیکره فلسفی	فراوانی در کل دو پیکره
۹/۴۸۸	۳۸/۱۴۱	۱۰۵	۴	۳۴	۱۱	۴۵
				۱۹	۵۶	۷۵
				۲۵	۱۵	۴۰
				۹	۵	۱۴
				۴۴	۲۴	۶۸
				۱۳۱	۱۱۱	۲۴۲

در این میان بسامد متفاوت دست‌یازی به سازوکارهای فرعی مجاززدایی در دو گونه گفتمانی توجه‌برانگیز است. ارزش مجدور خی برای جدول ۳، ۳۸/۱۴۱ است؛ با رجوع به جدول ارزش‌های مجدور خی و متناسب با درجه آزادی ۴ و سطح معناداری ۰/۰۵ درمی‌یابیم که مقدار مجدور خی حاصل‌شده از عدد مرجع، یعنی ۹/۴۸۸، بیشتر است. این یافته حاکی از این است که تفاوت مشهود در میزان بهره‌گیری این دو خرده‌پیکره از سازوکارهای فرعی مجاززدایی معنادار است. بسامد نسبتاً بالای تصریح روابط منطقی مندرج در استنتاج‌های مبتنی بر نمایشی، در گونه ادبیات داستانی مشهود است. صریح‌سازی تعبیرگری‌های مبتنی بر استنتاج منطقی و کاهش مراحل استنتاج با هنجاری ویژه از گفتمان ادبیات داستانی همخوان است که بنا به آن این گونه خاص برخلاف گونه فلسفی استدلال‌بنیان و محاجه‌محور نیست. این هنجار برای پیچیدگی‌های

استنتاجی در گونه‌ی روایت داستانی شأنیت و منزلت قائل نیست و می‌انگارد پیچیدگی‌آفرینی‌های شناختی مانع از الفت، آشناپنداری و این‌همان‌نگاری مخاطب با متن می‌شود. به این ترتیب، می‌توان اقبال نسبی به تصریحاتی از این دست را با نگرشی به کارکرد ادبیات همخوان دانست که از اساس با رویکرد فاصله‌گذارانه و بیگانه‌سازانه (verfremdung) برشت (Brecht) به تئاتر - و به طور کلی هنر و ادبیات - مخالف است. اهتمام نظری و عملی برشت، نفی امکان همذات‌پنداری مخاطب با شخصیت‌های اثر و امتناع از استغراق (einfuhling) در اثر هنری/ ادبی است (برشت ۱۳۷۸: ۱۶۰-۱۶۵). آن دسته از هنجارهای حاکم بر ترجمه متون ادبیات داستانی که با صراحت‌بخشی افزون‌تر به تعبیرگری‌های حوزه‌ی توجه می‌کوشند توجه مخاطب را بی‌دردسرت‌تر و سراسرتر به اصل موضوع جلب کنند، برخلاف آرمان برشتی بیگانه‌سازی مخاطب، به تقویت احتمال غرقه‌سازی او در طبیعت آشنای آن منجر می‌شوند.

افزون بر این بهره‌گیری حداقلی این ترجمه‌ها از سازوکار مجاز اسنادی تمهید دیگر مترجمان کانونی متون ادبیات داستانی در تأمین دسترسی ساده‌تر به معنی متن است. پانتر و تورنبورگ (۱۹۹۹) تأکید می‌کنند که عامل تسریع و تسهیل‌کننده بسیاری از استنتاجات کاربردشناختی مشارکان یک رویداد گفتمانی مجازهای مفهومی از پیش موجودی هستند که حاضر و آماده در فرایند تفسیر کلام هر یک از مشارکان در اختیار مخاطب قرار دارند. حال، اگر بنا به قضاوت مترجم میزان بهره‌برداری زبان فارسی از یک اصل مجاز مفهومی (برای نمونه ذکر نتیجه فرایند و اراده خود آن) کمتر از زبان مبدأ باشد، به دیگر بیان، اگر یک اصل مجازی خاص به قدر کفایت در ذهن مخاطب فارسی زبان فعال نباشد، زحمت استنتاجی تحمیل شده به مخاطب - به باور مترجم - فزونی خواهد گرفت. مترجم متون ادبیات داستانی بیش از مترجم متون فلسفی در اجتناب از تحمیل زحمت استنتاجی همت گماشته است و به این ترتیب با دست‌یازی مکرر به راهبرد مجاززدایی تولید متنی کم‌خطر را مطمح نظر قرار داده است.

از آن سو، فراوانی افزون‌تر کاربست سازوکار «مجاززدایی از مجاز ارجاعی» در گونه فلسفی می‌تواند حاکی از نگرشی باشد که کثرت مجاز در ارجاع را نافی دقت نظر علمی و وجاهت گفتمانی متن فلسفی ارزیابی می‌کند. غیاب چنین قضاوتی در باب ضرورت دقت نظر علمی در گفتمان ادبیات داستانی توسل مکرر به این سازوکار خاص را در متون متعلق به این گونه گفتمانی از حیث انتفاع ساقط می‌کند. افزون بر این، نگرش علم بیان سنتی به مجاز ارجاعی، که اغلب مصادیق آن را در گفتمان ادبی جست‌وجو می‌کند، عدم اعمال تغییرات مجاززدایانه بر مجازهای ارجاعی متن مبدأ را، نزد مترجم پایبند به ترجمه هنجارین متون ادبیات داستانی مشروعیت بیشتری می‌بخشد.

در پایان ضروری است نکته‌ای را خاطر نشان سازیم. هر یک از دگرگشت‌های تصریح‌گر به‌تنهایی منجر به کاهش قابل‌اعتنای مشقت‌های کار کاربردشناختی نمی‌شوند؛ یک یا دو مرتبه کاربست یک دگرگشت خاص، برای نمونه «عبور از نفی به اثبات در رمزگذاری مستقیم موارد استنتاج‌پذیر از رابطه‌ی نمایگی»، به خودی خود حاکی از وجود گرایش خاص در نهاد ترجمه نیست. آنچه به نقش قابل‌اعتنای بهره‌گیری از یک راهبرد تصریح‌گر در تأمین دسترسی ساده‌تر و آسان‌تر به معنی متن منجر می‌شود اثر جمعی و هم‌افزایی اثر موارد

منفرد فراوان است. به دیگر بیان، وفور کاربست یک سازوکار در تقابل با سازوکار رقیب، وفوری نسبی که آزمون مجذور خی بر معناداری آن گواهی می‌دهد، به اثرگذاری آن راهبرد در کاهش از زحمت شناختی می‌انجامد.

۵. نتیجه

سازوکارهای عمده تصریح‌گر حوزه عملیات تعبیرگری توجه در دو خرده‌پیکره متشکل از سه متن متعلق به گونه گفتمانی «فلسفی» و سه متن متعلق به گونه گفتمانی «ادبیات داستانی» مصداق‌یابی شدند. مقایسه فراوانی وقوع هر یک از این سازوکارها در این دو خرده‌پیکره، هم حاکی از غلبه نسبی بعضی از اقسام تصریح در هر یک از گونه‌های گفتمانی است و هم گواهی است بر تفاوت گونه‌های گفتمانی در الگوی اقبال به دسته‌ای دیگر از سازوکارهای تصریح. گفتمان‌ها نه تنها از لحاظ میزان بهره‌گیری از راهبردهای صراحت‌بخش همسان نیستند، هر یک آداب و رسوم ویژه خود را در تحقق درجه مطلوب صراحت می‌ورزند. بنابراین نمی‌توان شیوه تحقق صراحت را در گفتمان‌های متفاوت یکسان انگاشت.

جدول ۴. ترتیب بهره‌گیری از سازوکارهای تصریح‌گر در خرده‌پیکره متون فلسفی

سازوکار تصریح‌گر	فراوانی	فراوانی برحسب درصد
۱ مجاززدایی از مجاز ارجاعی	۵۶	۲۸
۲ تسهیل دسترسی به حوزه منتخب	۵۳	۲۶
۳ افزایش مسیرهای دسترسی به قالب	۴۱	۲۰
۴ رمزگذاری مستقیم عناصر قابل استنتاج مبتنی از رابطه‌نمایی	۲۴	۱۲
۵ مجاززدایی از مجاز کارگفتی	۱۲	۶
۶ مجاززدایی از مجاز اسنادی	۱۱	۵
۷ مجاززدایی از مجاز مبتنی بر منطقه فعال	۵	۲/۵
مجموع	۲۰۲	-

جدول ۵. ترتیب بهره‌گیری از سازوکارهای تصریح‌گر در خرده‌پیکره ادبیات داستانی

سازوکار تصریح‌گر	فراوانی	فراوانی برحسب درصد
۱ افزایش مسیرهای دسترسی به قالب	۷۲	۲۸
۲ تسهیل دسترسی به حوزه منتخب	۵۳	۲۱
۳ رمزگذاری مستقیم عناصر قابل استنتاج مبتنی از رابطه‌نمایی	۴۴	۱۷
۴ مجاززدایی از مجاز اسنادی	۳۴	۱۳
۵ مجاززدایی از مجاز کارگفتی	۲۵	۱۰

۶	مجاززدایی از مجاز ارجاعی	۱۹	۷/۵
۷	مجاززدایی از مجاز مبتنی بر منطقه فعال	۹	۳/۵
	مجموع	۲۵۶	-

چنانکه در جدول‌های ۴ و ۵ قابل مشاهده است، تفاوت این دو گونه گفتمانی در میزان بهره‌گیری از دو سازوکار مهم تصریح‌گر و اقسام فرعی آنها در حوزه عملیات تعبیرگری توجه معنادار است؛ مجاززدایی از مجاز ارجاعی و بهره‌برداری از سازوکار تسهیل دسترسی به حوزه منتخب جمعاً ۵۴٪ از مجموع سازوکارهای فرعی هفت‌گانه اعمال شده در خرده‌پیکره فلسفی را در بر می‌گیرند؛ در حالی که مجموع دفعات کاربست دو سازوکار پیشگفته در خرده‌پیکره ادبیات داستانی از ۲۸/۵٪ فراتر نمی‌رود. فراوانی نسبتاً بالای بهره‌گیری از این سازوکارها در گفتمان فلسفی برخاسته از هنجارهای مسلط گفتمان فلسفی و نیز هنجارهای مسلط بر نهاد ترجمه آثار فلسفی در زبان مقصد است.

از آن سو، سازوکارهای افزایش مسیره‌های دسترسی به قالب، رمزگذاری مستقیم عناصر قابل استنتاج از روابط مبتنی بر نمایگی و مجاززدایی از مجازهای اسنادی به تنهایی ۵۸٪ از کل دگرگشت‌های تصریح‌گر اعمال شده بر خرده‌پیکره ادبیات داستانی را شامل می‌شوند. سهم قابل توجه راهبردهای مزبور از دگرگشت‌های هفت‌گانه بازنشاسی شده در خرده‌پیکره ادبیات داستانی وام‌دار ویژگی‌های گونه‌وابسته و هنجارهای مسلط بر نهاد ادبیات داستانی در جامعه زبانی مقصد است. هنجار مسلطی که به چنگ آوردن واقعیت در زبان را با افزایش صراحت و سادگی متن ملازم می‌داند، همزمان با مرزکشی سفت و سخت میان اثر فلسفی و ادبیات داستانی استدلال و حجت‌آوری را از خصیصه‌های گفتمان فلسفی ارزیابی می‌کند، استنتاج‌های غیرمستقیم را تاب نمی‌آورد و به رمزگذاری مستقیم گزاره‌های استنتاج‌پذیر از روابط مبتنی بر نمایگی در متون ادبیات داستانی رو می‌آورد و دست‌آخر می‌کوشد میزان مسیره‌های دسترسی به قالب‌های مفهومی فراخوان شده را افزایش دهد.

یادداشت‌ها

۱. صفوی (۱۳۸۷: ۳۹۳) عبارت «شرح صحنه» را به عنوان برابر نهاد فارسی این اصطلاح پیشنهاد داده است. بهرامی خورشید، گلفام و سعیدی‌زاده (۱۳۹۳) نیز واژه «نمابرداری» را به عنوان معادل این اصطلاح به کار می‌برند. ضمن احترام به آرای ایشان، برابر پیشنهادی راسخ‌مهند (۱۳۸۹) را به عنوان معادل این صورت به کار می‌بریم.
۲. اگر با درج «می‌تونه» متن مقصد را به صورت «خودت می‌دونی این چیزا می‌تونه پیش بیاد» بازنویسی کنیم متن مقصد نیز مصداق کاربست سازوکار مجاز آفرین «ذکر بالقوه و اراده بالفعل» خواهد بود.

منابع

برشت، برتولت (۱۳۷۸). *درباره تئاتر*. ترجمه فرامرز بهزاد، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

- بهرامی خورشید، سحر، ارسلان گلفام و صدیقه سعیدی زاده (۱۳۹۳). «مطابقه، مقوله‌ای معنامند در ساخت غیرشخصی: تحلیلی در چارچوب دستور شناختی». *فصلنامه مطالعات زبانی و گویش‌های غرب/ایران*. سال دوم، ش ۷، زمستان ۱۳۹۳، صص ۱-۲۹.
- دانش‌زاده، سهیل، علی افخمی و بهروز محمودی بختیاری (۱۳۹۷). «ردگان‌شناسی سازوکارهای تصریح شناختی در ترجمه: رهیافتی نوین». *مجله پژوهش‌های زبانی*، سال ۹، ش ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۲۹-۱۵۱.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- صفوی، کوروش (۱۳۸۷). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- صلح‌جو، علی (۱۳۹۶). *از گوشه و کنار ترجمه*. تهران: نشر مرکز.
- عبادیان، محمود (۱۳۹۳). «فراز و نشیب‌ها در ترجمه آثار هگل». به کوشش محمد میلانی‌بناب. *سنت ترجمه آثار فلسفی در ایران*، (۹۷-۱۱۰). تهران: نشر پایان.
- فانی، کامران (۱۳۹۳). «ترجمه متون فلسفی در ایران». به کوشش محمد میلانی‌بناب. *سنت ترجمه آثار فلسفی در ایران*، (۶۳-۹۵). تهران: نشر پایان.
- Croft, W. & D.A. Cruse. (2004). *Cognitive linguistics*. Cambridge University Press.
- Fillmore, C. (1985). "Frames and the semantics of understanding". *Quaderni di semantica*, 6: 222-54.
- Lakoff, G. & M. Johnson. (1981). "Conceptual metaphor in every day language". In M. Johnson (ed.). *Philosophical Perspectives on Metaphor* (286-328). Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Langacker, R. (2000). *Grammar and conceptualization*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Langacker, R. (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Panther, K. & L. Thornburg. (1999). "The potentiality for actuality metonymy in English and Hungarian". In K.U. Panther & G. Radden (eds.). *Metonymy in Language and Thought* (333-359). Amsterdam & Philadelphia: Benjamins.
- Panther, K. & L. Thornburg. (2003). "The role of conceptual metonymy in meaning construction". *Paper presented at: the*

- 8th International Cognitive Linguistic Conference (20-25) June.* Logrono: The University of La Rioja.
- Panther, K. & L. Thornburg. (2004). "Metonymy and Lexical aspect in English and French". *Jezikoslovlje* 4(1): 71-101.
- Talmy, L. (2000). *Toward a cognitive semantics. Vol. 1: Concept structuring systems.* Cambridge & Massachusetts: MIT Press.
- Tversky B. & K. Hemenway. (1984). "Objects, parts, and categories". *Journal of Experimental Psychology: General* 113(2):169-193.